

نقد روانشناختی بدبینی ابوالعلاء معری

حمید احمدیان^۱، محمد مصلح صمیمی^{۲*}، مریم اسماعیلی^۳

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

۲- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

۳- استادیار گروه روانشناسی بالینی دانشگاه اصفهان

mosleh_samimi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۳/۱۵

چکیده:

ابوالعلاء معری شاعر و اندیشمند نامدار عرب از بزرگان علم و ادب جهان به‌شمار می‌رود. او شخصیتی بسیار اثرگذار داشته و جنبه‌های مختلف شخصیت وی، به‌ویژه بدبینی‌اش، شمار زیادی از متفکران در شرق و غرب را متأثر ساخته و افراد بسیاری از پس نگاه او به دنیا نگریسته و مثنی بدبینانه‌ی او را در زندگی پی‌گرفته‌اند. در این جستار به نقد روانشناختی شخصیت او پرداخته شده است و سعی شده که با به‌کارگیری ملاک‌ها و نظریات روانشناسی و مطالعه‌ی زندگی و آثار وی، بدبینی او آسیب‌شناسی روانی شده و به عوامل روانشناختی آن آگاه شویم. افسردگی او که زمینه‌ی اصلی بدبینی‌اش را فراهم کرده است، با توجه به محورهای دریافتی هولون و جیکوبسن از تست افسردگی بک ارزیابی و براساس دیدگاه فروید سبب‌شناسی شده است.

کلیدواژه‌ها: ابوالعلاء معری، افسردگی، بدبینی، نقد روانشناختی.

۱. مقدمه

ابوالعلاء معری، ادیب و اندیشمند بزرگی است که بدبینی بر اندیشه‌های او غلبه دارد و روحیه‌ی بدبینانه‌ی وی در حوزه‌ی ادبیات و حتی فراتر از آن نفوذ زیادی داشته است. "انیس مقدسی معتقد است روح ابوالعلائی یعنی بدبینی و سرگردانی او در ادبیات عرب خصوصاً در شعر، اثر مهمی گذاشته و این تأثیر تا امروز باقی است"؛ (فروخ، ۱۳۴۲: ۲۸۳) از این‌رو بررسی

عوامل روانی بدبینی او، فارغ از رویکردهای فلسفی، با بهره‌گیری از نظریه‌ها و شاخص‌های روان‌شناسی می‌تواند جنبه‌های نهفته و ناپیدای این بخش مهم از شخصیت او را برای ما آشکار ساخته و به ما در فهم بهتر بدبینی‌های مشابه، در میان سایر ادبا مؤثر افتد که فراوانی بالایی هم دارد. در مورد کارهایی که با زمینه‌ی روان‌شناسی در مورد ابوالعلاء صورت گرفته است، می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

عقاد (۱۹۱۶) در کتاب "درباره‌ی ابوالعلاء" به بررسی زندگی ادبی ابوالعلاء می‌پردازد که در لابه‌لای آن می‌توان به برخی جنبه‌های روان‌شناختی شخصیت ابوالعلاء نیز ره یافت.

همچنین طه حسین در دو کتاب "تجدید ذکری اُبی العلاء" و "مع اُبی العلاء فی سجنه" در خلال بررسی زندگی و آثار ابوالعلاء، به‌ویژه در بخش‌هایی که به ذکر مصائب زندگی ابوالعلاء می‌پردازد، به برخی آثار روان‌شناختی این حوادث اشاراتی می‌کند.

فروخ (۱۹۴۷) در کتاب "حکیم المعرّة" در ضمن این‌که به فلسفه و زندگی ابوالعلاء می‌پردازد، به برخی جنبه‌های روان‌شناختی شخصیت او نیز اشاره می‌کند و تأثیر برخی حوادث ناگوار زندگی او بر شکل‌گیری بدبینی‌اش را بررسی می‌کند. در مورد آثاری که به‌نوعی به نقد روان‌شناختی ابوالعلاء پرداخته‌اند باید گفت که در هیچ‌یک از کارهای انجام‌شده، مکانیزم بدبینی او به‌گونه‌ای علمی و روش‌مند و با تکیه بر نظریه‌های جدید روان‌شناسی، آسیب‌شناسی روانی نشده است. پژوهش‌پیش‌رو سعی دارد به این نیاز، پاسخ گوید. در همین راستا با مطالعه‌ی افکار بدبینانه‌ی ابوالعلاء، که در اشعارش منعکس است و با مراجعه به رفتار او، که در زندگینامه‌ی او قابل مشاهده است، به مطالعه، بررسی و آسیب‌شناسی روانی بدبینی او پرداخته می‌شود؛ سپس این آسیب‌ها سبب‌شناسی و علل روانی آن بررسی می‌شود. افسردگی او با توجه به محورهای دریافتی هولون و جیکوبسن از تست افسردگی بک، ارزیابی شده و ریشه‌های آن با توجه به دیدگاه فروید تحلیل می‌شود.

۲. افسردگی بالینی عامل بدبینی ابوالعلاء

۲-۱. مشاهیر مبتلا به افسردگی

"افسردگی در طول قرن‌ها، زندگی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. چهره‌های بسیار

سرشناسی مانند شاول^۱ مذکور در انجیل، که برای کاهش حالت مالیخولیایی خود نیاز به نوازندگی حضرت داوود داشت. جورج سوم، آخرین پادشاه انگلیس، که بر مستعمرات انگلیس در کشور آمریکا حکومت می‌کرد. آبراهام لینکلن،^۲ وینستون چرچیل^۳ و تئودور روزولت^۴ گرفتار آن بوده‌اند. نویسندگان و شاعرانی چون یوهان گوته^۵، اونوره دوبالزاک^۶، لئو تولستوی^۷، ویرجینیا ولف^۸، ارنست همینگوی^۹، رابرت لاول^{۱۰} و آن سکستون^{۱۱} و نیز آهنگ-سازانی چون ژرژ فردریک هندل رابرت شومان^{۱۲}، هوگو ولف^{۱۳} هکتور برلیوز^{۱۴} و گوستاو مالر^{۱۵} گرفتار نوسانات خلقی بوده‌اند. این اشخاص، همگی سرشناس و مورد احترام هستند؛ از این رو احتمال می‌رود که این بیماری برانگیزنده‌ی یک نیروی خاص محرک و خلاق باشد. از جانب دیگر بررسی شرح زندگی آنان، وجود دل‌بستگی و پژمردگی، شکست در روابط عاطفی، روان‌پریشی و حتی خودکشی را آشکار می‌سازد". (پاپولوس، ۱۳۷۷: ۱۳)

۳. آزمون افسردگی بک

بک یکی از بزرگ‌ترین روان‌شناسانی است که به مسئله‌ی افسردگی پرداخته است و نظریات او برای درمان افسردگی، بسیار راه‌گشا بوده است و آزمون افسردگی او یکی از کارآمدترین ابزارها برای سنجش افسردگی است.^{۱۶} "این مقیاس به‌طور وسیع‌تری برای سنجش و خودسنجی افسردگی به‌کار برده می‌شود و به‌طور اساسی به‌عنوان یک مقیاس درجه‌بندی بالینی، رشد داده شده است. این میزان، مرکب از بیست‌ودو آیتم است که دامنه‌ی وسیعی از علایم افسردگی را نشان می‌دهد. هر آیتم، مرکب از چهار جمله است که براساس شدت علایم، فهرست‌بندی

1. Soul
2. Abraham Lincoln
3. Winston Churchill
4. Theodore Roosevelt
5. Johann Godthe
6. Honore De Balza
7. Leo Tolstoy
8. Virginia Woolf
9. Ernest Heming way
10. Robert Lowell
11. Anne Saxton
12. Robert Schuman
13. Hugo Wolf
14. Hector Berlioz
15. Gustav Mohler

شده است و نمرات عوامل، از صفر تا سه درجه، بنیاد شده‌اند". (آتش‌پور و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۶)

۴. محورهای آزمون بک

"به عقیده‌ی بک (۱۹۷۶) افسردگی بالینی را می‌توان به‌عنوان نوعی اختلال مرضی تعریف کرد که شامل تغییر در پنج حوزه‌ی رفتاری است. علایم این تغییرات، ممکن است همه یا هریک از تظاهرات زیر را دربر بگیرد.

۱. عواطف منفی: شامل غم، ناشادی، احساس گناه، حساسیت، بی‌حوصلگی شدید، ناامیدی، بیچارگی، درماندگی، ترس و احساسات منفی دیگر.

۲. شناخت‌های منفی: معمولاً شامل برداشت از خود یا خویش‌پنداری منفی، بدبینی، نظری تیره و نومیدانه درباره‌ی محیط اطراف.

۳. انگیزش منفی: شامل فقدان یا از دست‌دادن علاقه به زندگی و افکار تکرارشونده راجع به مرگ و خودکشی.

۴. تغییرات رفتاری: معمولاً شامل کاهش در نرخ انجام کارها و فعالیت‌های رفتاری عادی فرد و گوشه‌گیری.

۵. تغییرات نباتی: معمولاً شامل بی‌خوابی، کاهش اشتها و از دست‌دادن علاقه به فعالیت‌های جنسی". (هولون و جیکوبسن، ۱۳۷۳: ۵۴)

"البته همه‌ی ما ممکن است گاه‌گاه برخی از این علایم را از خود نشان دهیم؛ ولی این علایم، به‌ندرت مدت زیادی دوام می‌آورد و از شدت چندانی برخوردار نیست. تشخیص افسردگی در صورتی برای فرد مطرح می‌شود که این علایم از شدت و مدت کافی برخوردار باشد... افسردگی به‌عنوان یک سندرم، معمولاً شامل تغییراتی در بیشتر، اگر نه همه‌ی پنج حوزه‌ی نامبرده در بالا می‌شود". (هولون و جیکوبسن، ۱۳۸۲: ۵۴)

۵. علایم افسردگی ابوالعلاء

۱-۵. عواطف منفی

"زمانی که از بیماران افسرده پرسیده می‌شود که چه احساسی دارند، اغلب می‌گویند: غمگین،

دمغ، بدبخت، درمانده، ناخشنود، بی‌ارزش، شرمنده، نگران، بی‌مصرف، گناه‌کار". (سلیگمن، ۱۳۹۱: ۲۶۸)

۱. احساس درماندگی و بیچارگی: احساس درماندگی در میان دیگر نشانه‌ها از شایع‌ترین علایم افسردگی است. (پورافکاری، ۱۳۷۳: ۸۲)

وَإِحَانًا فِي الْبَحْرِ لَيْسَ بِسَالِمٍ مِنْهُ الَّذِي رَكِبَ الْعَوَارِبَ مَاهِرًا
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۴۲۳)

[خود را در دل دریا می‌پندارم، دریایی که موج‌سواران چیره‌دست نیز، از آن جان سالم به در نمی‌برند]

بِثُّ أَسِيرًا فِي يَدِي بُرْهَةً تَسِيرُ بِي وَقِيَّتِي إِذْ لَا أَسِيرُ
كَطَائِرٍ قِيلَ أَلَا تَغْتَدِي فَقَالَ أُنْسِي وَجَنَاحِي كَسِيرٌ!
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۵۱۲)

[در دستان روزگار اسیر ماندم. من درگذر نیستم، اما زمان بر من می‌گذرد. همچون پرنده‌ای هستم که به او گفته شد: چرا پرواز نمی‌کنی؟ گفت با بال شکسته‌ام کجا بپریم]

خُذْ بِضَبْعِي إِذَا أَطَقْتَ غِيَاثًا فَمَسِيرُ الْأَيَّامِ تَحِيَّتِي ضَبْعُ
(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۳۱)

[دستم را بگیر آن‌گاه که طلب کمک می‌کنم، که گردش روزگار شدید و جان‌کاه است] در اشعاری که گذشت، احساس درماندگی ابوالعلاء کاملاً نمایان است. او خود را در دام مشکلات، گرفتار احساس می‌کند و در رویارویی با مشکلات، احساس درماندگی و بیچارگی می‌کند. احساس درماندگی او می‌تواند کلیدی مهم در درک بدیعی او باشد.

۲. احساس غمگینی "غمگینی برجسته‌ترین و فراوان‌ترین نشانه‌ی هیجانی در افسردگی است". (سلیگمن، ۱۳۹۱: ۲۶۱) غمگینی در زندگی و اشعار ابوالعلاء بسیار پررنگ است، غمی توان فرسا که زندگی را بر او تلخ می‌ساخته است. برای غمگینی او می‌توان شواهد زیادی در آثارش یافت.

فَأَقْتَنِعَ مَنِّي بِالرُّؤْيِ فَهُمُومِي ثَقِيْلُهُ الْأَوْزَانِ
(معری، ۱۹۶۳: ۹۸)

[از من با سخن موزون قناعت کن؛ زیرا اندوه‌های من بسیار و گفتن سخن پسندیده برایم دشوار است.]

تَجْنِي خُمُورَ الْهَمِّ مَا لَمْ تَكُنْ تَجْنِي الْخُمُورَ الْعَيْنِيَّاتِ
(معری، ۱۹۶۳: ۲۰۳)

[آن مستی که که شراب اندوه ایجاد می‌کند، شراب انگوری قادر بدان نیست.]

إِنَّ دَمْعِي نَبِيْعٌ وَمَا الْعَوْدُ نَبِيْعٌ وَخَوَانِي مِنْ مَنَزِلِ الْهَمِّ رَيْعٌ
(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۳۱)

[اشک من پیایی است و خانه‌ای از غم و اندوه مرا فراگرفته است]

أَيَّا نَبِيْئِي يَجْعَلُ الْخَمْرَ طَلْقَةً تَحْمِلُ ثِقْلًا مِنْ هُمُومِي وَأَحْزَانِي
(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۴۳۳)

[آیا پیامبری خواهد آمد که باده را حلال شمارد: باده‌ای که بار سنگین غم و اندوه مرا بردارد]

أَنْضَجِي بِأَلْهَمِّ أَوْ أَمْسَسِي وَتَقْضِي مِنَ الْخُطُوبِ التَّمَّاسِي
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۵۸۶)

[صبح و عصر را با غم و اندوه سپری می‌کنم و شب من هم با درد و رنج می‌گذرد] همه‌ی افراد در مواقعی احساس غمگینی می‌کنند؛ اما این احساس، معمولاً گذراست و بیشتر هم با شدت چندانی همراه نیست؛ اما در شرایط افسردگی، این غمگینی معمولاً شدید است و با آشفتگی زیاد و بدبینی همراه است. "در زندگی هرکس موقعیت‌هایی پیش می‌آید که خواه ناخواه او را غمگین می‌سازد؛ اما این حالت با آشفتگی واقعی روانی و تقلیل بینش معنوی شخص همراه نیست. برعکس، افسردگی حالتی است که بر کیفیت خلق شخص تأثیر عمیق گذاشته و نحوه‌ی ادراک او را از خویش و از محیطش دگرگون می‌سازد". (پورافکاری، ۱۳۷۳: ۸۵)

پس شاید بتوان نوع غمگینی ابوالعلاء را با توجه به شدت و تداوم آن و با توجه به همراه شدن آن با دیگر تغییرات خلقی و شناختی و این که درک او را از خود و محیطش دگرگون ساخته بوده، از نوع غمگینی غیرعادی و بیمارگونه در نظر گرفت.

۳. **نبود مسرت و شادمانی:** "بیمار افسرده تحت تأثیر بدبینی و به خاطر طرز تلقی‌هایش حوادث شاد را احساس نمی‌کند". (بک، ۱۳۸۰: ۱۱۵)

وَمَا هَاجَ ذِكْرِي بَارِقًا نَحْوَ بَارِقٍ وَلَا هَزَّنِي شَوْقٌ لِحَاوَةِ هَزَّانٍ
بَلِ الْقَتِيَانِ اِعْتَادَ قَلْبِي اَذَاهُمَا يَشِيمَانِ اَسْيَافَ الرِّدَى وَيَهْزَانِ
(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۴۳۴)

[هیچ آذرخشی خاطر من را متوجه زیبایی ابری نکرده است، در دلم هیچ شوقی به زن زیبای قبیله‌ی هزان نیست؛ اما آزار و اذیت این دو (روز و شب) که شمشیر آخته‌ی مرگ را (بر بالای سرم) تکان می‌دهند، قلبم را آکنده و گرفتار ساخته]

چنانچه از این بیت برمی‌آید، ابوالعلاء چندان تحت تأثیر حوادث خوشایند قرار نمی‌گرفته و احساس مسرت و شادمانی نمی‌کرده و بیشتر تحت تأثیر حوادث ناگوار بوده است. این ناشادمانی و بی‌توجهی به جنبه‌های مثبت زندگی را می‌توان در بخش‌های مختلف زندگی اندوه‌بار او مشاهده کرد و اشعار او نیز گواه بر همین مطلب است.

۴. **احساس ترس و اضطراب:** "اضطراب از علایم شایع افسردگی است که بسیاری از بیماران، یعنی حدود نود درصد از آن‌ها را گرفتار می‌سازد". (کاپلان و سادوک، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۰۷) "احساس دایم نگرانی و دلواپسی برای اتفاقی مبهم در آینده، اغلب منجر به این می‌شود که بیمار دائماً بترسد که رویدادی نامشخص و ناگوار در کمین او و خانواده‌ی اوست". (پور افکاری، ۱۳۷۳: ۹۰)

أَشْفَقْتُ مِنْ عِبِّ الْبَقَاءِ وَعَابِهِ وَمَلَّلْتُ مِنْ أَرْبِ الزَّمَانِ وَصَابِهِ
(معری، ۱۹۶۳: ۱۲۵)

[من از بار سنگین ماندن و بقای در زمانه و عیب آن ترسیده‌ام و از شیرینی و تلخی روزگار ملول و خسته شده‌ام]

وَحَدَبْتُ مِنْ مَرَسِ الْحَيَاةِ مُغَارَةً قَالَآنَ أَخَشَى الْبَثَّ عِنْدَ جَذَائِبِهِ
(معری، ۱۹۹۲، ج: ۱، ۱۴۰)

[از تجربه‌های زندگی سخت‌ترینش را انتخاب کردم. ولی اکنون هنوز کاری را آغاز نکرده، از انجام آن می‌ترسم]

أَنَا خَائِفٌ مِنْ شَرِّهَا مُتَوَقِّعٌ أَكَّأَمَّا لَا الشُّرْبَ مِنْ أَكْوَابِهَا
(معری، ۱۹۹۲، ج: ۱، ۱۴۲)

[من از شر دنیا در هراسم و منتظر غم و اندوه آنم، نه نوشیدن از جام آن]
این چند بیت، دلالت بر ترس، اضطراب و حس ناامنی او دارد. این اضطراب، او را نگران از مواجهه با حوادث ناخوشایند آتی می‌کرده و موجب تشویش و نگرانی او بوده است.
۵. از دست دادن علاقه به دیگران: "یکی از نشانه‌های هیجانی افسردگی از دست دادن احساس و عاطفه نسبت به دوستان و خویشاوندان است." (دادستان، ۱۳۸۷: ۲۹۲)

جَزَيْتُ دَهْرِي وَأَهْلِيهِ فَمَا تَزَكَّتْ لِي التَّجَارِبُ فِي وُدِّ امْرِيٍّ غَرَضًا
(معری، ۱۹۶۳: ۲۰۸)

[زمانه‌ی خویش و مردمانش را آزموده‌ام. این تجارب در مهر و محبت هیچ‌کس برایم هدفی نگذاشته است]

أَبْلَسِي وِدَادِي لَكُمْ زَمَانٌ أَلْبَسْتُ أَخْدَائِيهِ حَدِيدًا
(معری، ۱۹۶۳: ۲۰۷)

[روزگار، مهر من به شما را نابود کرد، روزگاری که نرم‌ترین رویدادهایش مثل آهن است]
۶. احساس گناه و بی‌کفایتی: "فرد افسرده نفس خویش را به‌عنوان نفسی بی‌ارزش، عاجز از هرگونه موفقیت و به لحاظ اخلاقی، منفور به ما معرفی می‌کند. او خویش را سرزنش می‌کند، به خود ناسزا می‌گوید و انتظار دارد طرد گشته، مجازات شود." (فروید، ۱۳۹۰: ۸۷)

فَكَيْفَ وَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ مِثْلِي خَسِيسٌ لَا يَجِيءُ بِغَيْرِ قَسَلٍ
(معری، ۱۹۹۲، ج: ۲، ۲۳۴)

[چه رسد به این که نیک می دانم که امثال من، افراد پستی هستند که جز پست و فرومایه به دنیا نمی آورند]

وَالْحَقُّ أَنِّي وَأَنْتَهُمْ هَدَرٌ لَسْتُ نَجِيئاً وَلَا هُمْ جُئِبٌ
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۹۷)

[راست این است که هم من و هم آنان پست و فرومایه ایم، نه من شریف و نجیب و نه آنها]

لَقَدْ دَرَنْتَ فِي الدُّنْيَا زَمَاناً وَسَوْفَ يُجِيدُ عَنْهَا الْمَوْتُ عَسَلِي
(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۲۳۴)

[وجود من تا زنده ام دنیا را چرکین ساخته است و مرگ این چرک را از روی زمین پاک خواهد کرد]

ظَلَمْتُ وَكُنَّا جَانٍ ظَلَمٌ وَطَبَعَكَ فِي الْخِيَانَةِ مِثْلُ طَبْعِي
(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۴۰)

[ستم می کنی آری همی ما جنایت کاریم و ستم پیشه و سرشت تو و من در خیانت یکی است] در این اشعار پرشمار ابوالعلاء، مجموعه ای از عواطف منفی همچون احساس درماندگی، محرومیت، بیچارگی و درماندگی، گناه، بی قراری، تنهایی و ناامیدی را دیدیم. شدت عواطف منفی در این اشعار، قابل ملاحظه است و از آنجا که بخش زیادی از دیوان او را به خود اختصاص داده است، می توان حدس زد که این احساسات منفی در دوره های مختلف زندگی او تداوم داشته و در زندگی او بسیار پررنگ بوده است.

۲-۵. شناخت های منفی

"بدبینی چون امواج دریا به اندیشه ی بیماران افسرده نفوذ می کند. (بک، ۱۳۸۰: ۱۱۱)" بیمار افسرده با خطاهای شناختی به خصوص روبه روست. از دنیا و از خود برداشتی منفی دارد و آینده را تاریک می بیند". (بک، ۱۳۶۹: ۱۲۳)

"ابوالعلاء متفکر و شاعری بدبین و ناامید است و اگر گاهی هم اندکی خوش بینی در اشعار

او یافت شود، در برابر انبوه اشعار بدبینانه‌اش ناچیز است". (حسین، ۱۳۴۴: ۲۱۲) بدبینی ابوالعلاء کاملاً فراگیر است و همه‌ی جنبه‌ها را دربر می‌گیرد. درکل، بدبینی او را می‌توان به چند بخش، تقسیم کرد که شامل بدبینی به زندگی، به خود، به آینده، به مردم و بدبینی به دنیا می‌شود.

۱. **بدبینی به زندگی** "ابوالعلاء در بدبینی خود تندرو می‌باشد و از زندگی جز تاریکی چیزی نمی‌بیند. حتی اگر قسمت‌های روشن زندگی به او ارائه شود از آن اعراض می‌کند... ابوالعلاء به هر جا متوجه می‌شود، در تمام اشیا و حتی در خود زندگی چیزی جز بدی نمی‌بیند". (فروخ، ۱۳۸۱: ۱۳۸)

صَجِنَا الْحَيَاةَ فَطَالَ الْعَنَاءُ وَلَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ مُسْتَصْحَبَا

(معری، ۱۹۹۲، ج: ۱، ۱۱۸)

[همدم و همنشین زندگانی شدیم و از این رو رنج و سختی ما بسیار شد. هیچ خیری در هم- نشینی با زندگانی نیست.]

وَمَا الْعَيْشُ إِلَّا جُؤَاءٌ بَاطِلَةٌ وَمَنْ بَلَغَ الْحَمْسِينَ جَاوَزَ عَمْرَهَُا

(معری، ۱۹۹۲، ج: ۱، ۴۰۷)

[زندگی جز دریایی تیره و پرموج چیز دیگری نیست و کسی که عمرش به پنجاه برسد، خطرهای آن را پشت سر گذاشته است]

در پایان عمر، زندگی در نظرش بخشش نابه‌جایی محسوب می‌شده، بخششی که به عقیده- ی ابوالعلاء عبارت است از جنایتی که پدران در حق فرزندان برای به وجود آوردن آن‌ها مرتکب می‌شوند. بدین سبب او در تمام عمر از ازدواج سر باز زده و از ایجاد فرزندی که گرفتار دوزخ زندگی شود، خودداری کرده است. "و در پایان، وصیت کرده که بر گورش این بیت را نقر کنند:

هَذَا جَنَاهُ أَبِي عَلَيَّ وَمَا جَنَيْتُ عَلَيَّ أَحَدًا

(ابن خلکان، ج: ۱، ۱۱۴)

[این است یادگار جنایت پدر بر من، و من در حق هیچ‌کس این جنایت را مرتکب نشدم]

۲. بدبینی به دنیا: بخش دیگر بدبینی ابوالعلاء، شامل بدبینی به دنیاست. ادبیات ابوالعلاء مبنی بر بدبینی خشمگینانه به دنیاست. او جز شری فراگیر و گریزناپذیر در دنیا هیچ نمی‌بیند و دنیا در نظر او منشاء شر است. (فاخوری، ۱۹۹۲: ۴۹۶)

وَدُنْيَاكَ مِثْلُ الْإِنْسَاءِ الْحَبِيثِ وَصَاحِبُهَا مِثْلُ كَلْبٍ وَكَلْبٍ
(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۴۷)

[دنیا چونان ظرفی پلید و ناپاک است و دارندگان آن، همچون سگی حریص]

أَصْحَابُ هِيَ الدُّنْيَا تُشَابُهُ مَيْتَةً وَنَحْنُ حَوْلُهَا الْكِلَابُ النَّوَابِغُ
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۲۲۹)

[ای دوست من، این دنیا همچون مرداری است و ما پیرامون آن همچون سگانی پارس‌کننده هستیم]

وَمَا دُنْيَاكَ إِلَّا دَارٌ سَوِيءٌ وَأَسْتَعْلَى إِسَاءَةٍ تَمَّا مُقِيمَا
(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۳۲۳)

[دنیا چیزی نیست مگر خانه‌ی بدی‌ها و تو در برابر بدکاری‌اش وقت زیادی صرف نمی‌کنی]

دُنْيَاكَ دَارٌ شُرُورٍ لَا سُورَورَ بِهَا وَلَيْسَ يَدْرِي أَحْوَهَا كَيْفَ يَحْتَرِسُ
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۵۴۹)

[دنیای تو کانون بدبختی‌هاست و شادی در آن نیست. دوست‌دار دنیا نمی‌داند که چگونه باید خود را از آن حفظ کند] محافظت کند.

۳. بدبینی به خود: "فرد افسرده به صورت کاملاً منفی درباره‌ی خودش فکر می‌کند. این افکار منفی، نظر او را نسبت به خودش و آینده تحت شعاع قرار می‌دهند. او باور دارد که شکست‌خورده و مسئول شکست خویش است. او معتقد است که حقیر، بی‌کفایت و نالایق است. در اغلب موارد، این افکار یا نادرست است یا بسیار اغراق‌آمیز". (سلیگمن، ۱۳۹۱: ۲۷۰-۲۷۱)

كِلَابٌ تَعَاوَتْ أَوْ تَعَاوَتْ جِلْفِيَّةٌ وَأَحْسَبُنِي أَصْبَحْتُ أَلَأْمَهَا كَلْبَا

(معری، ۱۹۹۲، ج: ۱: ۹۹)

[مردم مانند سگانی هستند که با شتاب و فریاد دنبال مردار می‌گردند. و من از آن‌ها لثیم ترم]

أَصْبَحْتُ غَيْرَ مُمَيَّرٍ مِنْ عَالِمٍ مِثْلَ الْبَهَائِمِ كُلِّهِمْ مُتَحَيَّرٌ

(معری، ۱۹۹۲، ج: ۱: ۳۶۶)

[قدرت تشخیص خود را در امور عالم از دست داده‌ام، همچون چهارپایان که همگی شان

سرگرداند]

زُيِدْتُ لَوْ كَشَفْتُ مَا أَنَا مُضْمِرٌ مِنْ الْأَمْرِ مَا سَمَّيْتَنِي أَبَدًا بِإِسْمِي

(معری، ۱۹۹۲، ج: ۲: ۳۲۸)

[آهسته‌تر! اگر بر تو آشکار شود که در خاطر من چه چیزی نهان است، هرگز مرا به نام نمی -

خوانی]

وَأَحْمَدُ سَمَّانِي كَبِيرِي وَقَلَّمَا فَعَلْتُ سِوَى مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ الدَّمَ

(معری، ۱۹۹۲، ج: ۲: ۳۰۷)

[پدرم مرا احمد نامید در حالی که بسیار اندک به کارهای ستودنی دست زده‌ام]

در ابیات فوق، بدبینی او نسبت به خود را دیدیم. وی خویش را با بدترین عناوین، خطاب قرار می‌دهد و بدترین نسبت‌ها را می‌دهد، به خود ناسزا گفته و شایسته‌ی نکوهش می‌داند. این خودکم‌بینی او کاملاً با خود کم‌بینی افراد افسرده قابل مقایسه است که در اثر کاهش عزت نفس، بدی‌های خود را بزرگ می‌انگارند و خویشان را به باد انتقاد می‌گیرند.

۴. **بدبینی به مردم:** "در بیمار مالیخولیایی، بی‌ارزش انگاشتن خویشان بلکه همه‌ی جهان، یک مردم‌گریزی عام به‌وجود می‌آورد. او از خود و دیگران منزجر است. او دیگر نمی‌تواند ارزش چیزی را بازشناسد. همان‌گونه که مفیستوفلس در فاوست گوته این چنین بوده است و به هیچ، تقلیل یافته است. این جمله حاصل نوعی فکر لعن جهانی است که بیمار مالیخولیایی طی آن به احساس اضطراب تمام عمر خویش پر و بال می‌دهد." (فرانکل، ۱۳۶۶: ۳۳۶) بدبینی نسبت به

مردم، بخش زیادی از اشعار بدبینانه‌ی ابوالعلاء را به خود اختصاص داده است. "ابوالعلاء از جانب مردم احساس نگرانی زیاد می‌کرد و بسیار نسبت به آن‌ها بدگمان بود." (حسین، ۱۹۹۱: ۵۲۱)

وَأَيُّ بَنِي الْأَيَّامِ يَحْمَدُ قَائِلٌ
وَمَنْ جَرَّبَ الْأَقْوَامَ أَوْسَعَهُمْ تَلْبِا
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۹۹)

[چه کسی در این دنیا قابل ستایش است، هرکس مردم را بیازماید، آن‌ها را غرق در سرزنش می‌کند]

وَذَلِكَ لَوْ أَكْتَنَهُ السِّبَاغُ
لَعَادَتْ ذَوَاتِ ثُقُوسٍ خُثُر
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۵۱۹)

[اگر درندگان، مردم را بخورند درون آن‌ها، انسان‌ها را تحمل نمی‌کند و تهوع به آن‌ها دست می‌دهد]

يَعْدُو عَلَى خَلِّهِ الْإِنْسَانُ يَظْلُمُهُ
كَالذَّيْبِ يَأْكُلُ عِنْدَ الْغَيْرَةِ الذُّبْيَا
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۱۰۹)

[آدمی به دوست و هم‌نوعش ستم می‌کند، همان‌طور که گرگ هنگام گرسنگی هم‌جنس خود را می‌خورد]

وَالْأَرْضُ لَيْسَ بِمَرْخُوٍّ طَهَارَتُهَا
إِلَّا إِذَا زَالَ عَنِ آفَاقِهَا الْأَنْسُ
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۵۴۸)

[به پاکی زمین، امیدی نیست مگر زمانی که وجود انسان از کرانه‌های آن محو گردد]
شدت بدبینی او در مجموعه‌ی این اشعار، کاملاً نمایان است و همه‌ی شاخص‌های بدبینی مالیخولیایی در آن‌ها وجود دارد که شامل بدبینی به خود، به دیگران و به محیط می‌شود. تا اینجا با بررسی این دو شاخص، یعنی شناخت‌های منفی و عواطف منفی در ابوالعلاء، به عمق بدبینی و بدحالی او پی‌بردیم. آیا می‌توان این بدحالی او و این بدبینی همه‌جانبه را صرفاً

واکنشی در برابر ناگواری‌ها و مصایبی دانست که بر او وارد آمده و محیط زندگی او را احاطه کرده است؟

معمولاً در شرایط تعادل و سلامت روان، فرد هرچند هم در شرایط ناگوار به‌سر برد، باز میل به خوش‌بینی و فراموش کردن غم و اندوه را دارد تا به آرامش و راحتی دست‌یافته از این طریق، تعادل روانی خود را حفظ کند؛ اما زمانی که شخصی پیوسته به بدبینی و بدحالی گرایش دارد و ناتوان از خوش‌بینی و خوشحالی است و از درک خوبی‌ها و زیبایی‌های دنیا ناتوان است و جز تیرگی از زندگی دریافت نمی‌دارد، بیشتر باید عامل روحی و روانی را دخیل دانست.

جیمز در این‌باره چنین می‌گوید "غم چنان گران‌بار است که همه‌ی خوبی‌های طبیعت از خاطر رفته و وجودشان از پهنه‌ی شعور محو می‌گردد. وقتی بدبینی بدین نهایت رسید، چیزی بیشتر از تماشای مطلق زندگی و منتظر مرگ شدن لازم است. فرد باید در اندرون خود غارت-گر این ملانکولی بیمارگونه گردد، این حساسیت و آمادگی برای دردهای روحی با وجود اعتدال عصبی، اتفاق نادری است. این حالت را در شخص سالم به‌ندرت می‌توان دید؛ حتی اگر زیر فشار مشکلات محیط خود قرار گرفته باشد، اندوه و افسردگی، یک نوع درد روحی است که به‌کلی برای زندگی سالم ناشناخته است". (گوزه و دیگران، ۱۹۸۰: ۴) پس این حجم بدبینی و بدحالی ابوالعلاء، بیش از پیش، ما را به سمت عوامل درونی و پدیده‌های روانی در مورد او رهنمون می‌سازد و احتمال افسردگی را در او تقویت می‌سازد.

۳-۵. انگیزش منفی

بسیاری از افسردگان، افکار عودکننده درباره‌ی مرگ و خودکشی دارند. آنان اغلب، حالات هیجانی خود را چنین ابراز می‌کنند که بهتر است بمیرند. (آزاد، ۱۳۸۹: ۲۴۴)

مَا أَوْسَعَ الْمَوْتِ يَسْتَرِيحُ بِهِ الْجِسْمُ مُ الْمُوعَى وَيَحْفُتُ اللَّحَبُ

(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۹۷)

[چه رهایی‌بخش است مرگ که جسم آزوده با آن آرام می‌گیرد و هیاهوی حیات فرومی‌نشیند]

أَنَا صَائِمٌ طَوَّلَ الْحَيَاةَ وَإِنَّمَا فِطْرِي الْجِمَامُ وَيَوْمَ ذَاكَ أُعْيِدُ
(معری، ۱۹۹۲، ج: ۱، ۲۷۷)

[در تمام عمرم روزه دار هستم، شادی من فقط در روز مرگ من است و در آن روز است که جشن می‌گیرم]

وَالْحَالُ ضَاقَتْ عَن ضَمِّهَا جَسَدِي فَكَيْفَ لِي أَنْ يَضُمَّهُ الشَّجَبُ
(معری، ۱۹۹۲، ج: ۱، ۹۷)

[جان از همراهی با جسمم به تنگ آمده است. چه می‌شد که مرگ و نابودی به سراغ جسمم می‌آمد]

مَلَكْتُ عَيْشِي فَعُوجِي يَا مَيِّئَةً بِي وَذُقْتُ فَنِيئِهِ مِنْ بُؤْسٍ وَمِنْ رَغْدٍ
(معری، ۱۹۹۲، ج: ۱، ۳۰۸)

[از زندگی خسته‌ام، ای مرگ، مرا به خاک بازگردان که من سختی‌ها و خوشی‌های زندگی را چشیده‌ام]

فِيَا مَوْتَ زُرْ إِنِّ الْحَيَاةَ ذَمِيمَةً وَيَا نَفْسُ جِدِّي إِنَّ دَهْرَكَ هَازِلٌ
(معری، ۱۹۶۳: ۱۹۵)

[پس ای مرگ، مرا دریاب که زندگانی ناپسند است، و ای دل، در کار خود بکوش و جدی باش که روزگار تو شوخی و مسخره است]

شاید برخی گمان کنند که می‌توان این مرگاندیشی و مرگ‌خواهی ابوالعلاء را عارفانه تلقی کرد؛ اما با نگاهی دقیق‌تر به آثار ابوالعلاء، چنین قیاسی باطل می‌شود؛ زیرا ابوالعلاء به سبب شدت دردها و رنج‌هایی که در این دنیا حس می‌کند و در اثر هجمه‌ی احساس ناامیدی و درماندگی، آرزوی مرگ می‌کند، نه به سبب شوق دیدار خدا. او از شدت درد و رنج، زندگی را غیرقابل تحمل می‌یابد و آسایش و راحت خود را در مرگ جست‌وجو می‌کند. این نوع مرگ‌خواهی، بیشتر از نوع مرگ‌خواهی در بیماران افسرده است که در آن فرد افسرده، مرگ را مفری برای فرار از سختی‌ها و فشارهایی می‌یابد که حس می‌کند.

هُمَا حَالَتَا سُوءِ حَيَاةٍ يَلْوَعَانِ وَمَوْتُ فَخَيْرٌ هَذِهِ النَّفْسِ أَوْ تِلْكَ

(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۱۱۹)

[دو حالت بد هست، زندگی دردناک و مرگ. بین این دو یکی را برگزین]

وَالْمَوْتُ يَأْتِي بِشِفَاءِ السَّقَامِ وَالْمَعِيشُ سُقْمٌ لِلْقَتْلِ مُنْصَبٌ

(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۳۷۶)

[زندگی برای انسان، بیماری دردناکی است و مرگ، درمان بیماری‌ها را پیش می‌آورد]

وَإِنْ جَاءَكَ الْمَوْتُ فَافْرَحْ بِهِ لِتَخْلُصَ مِنْ عَالَمٍ قَدْ لُعِنَ

(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۴۸۴)

[هرگاه مرگ به نزدت آید، شادمان باش؛ زیرا از جهان نفرین شده رهایی می‌یابی]

"هیچ‌کس از زندگی دست نمی‌کشد، اگر هنوز ارزش زیستن داشته باشد؛ چون هراس ذاتی بشر از مرگ، چیزی نیست که انگیزه‌های ناچیز قادر باشند بر آن غلبه کنند و گرچه شاید در یک نظر، وضع و روزگار تندرستی کسی موجب اتخاذ چنین تصمیم و علاجی نباشد، دست کم می‌توان اطمینان داشت که اگر کسی بدون دلیلی آشکار به آن متوسل شد، چنان‌که دچار ناسلامتی درمان‌ناپذیر و یأس و حرمانی بوده که تمام لذات جهان برایش تلخ گشته و چنان نکستی بر او مستولی شده است که گویی عظیم‌ترین ناملایمتی‌ها و بدبختی‌ها بر دوش او سنگینی کرده است". (هیوم، ۱۳۸۸: ۹۴-۹۵) درواقع، همین حس ناسلامتی و یأس و حرمان، سبب مرگ‌خواهی ابوالعلاء و مایه‌ی بیزاری او از زندگی بوده است. به هر روی، انسان در شرایط تعادل و سلامت روان، هرچند هم در تنگنای مصایب و سختی‌ها قرار گیرد، باز زندگی را ترجیح می‌دهد و مرگ را ناخوش می‌دارد. "خوشبختانه، زندگی بسیار غنی‌تر از آن است که حتی با مصیبت‌های وحشتناک نیز نتوان دلیل تازه‌ای برای زنده‌بودن پیدا کرد". (عباسعلی‌زاده و اسداللهی، ۱۳۷۹: ۲۷)

۴-۵. تغییرات رفتاری

"انزوای طلبی و کناره‌گیری از دوستان و آشنایان از جمله ویژگی‌های رفتاری افراد افسرده می-

باشد". (افروز، ۱۳۸۶: ۲۷) "ابوالعلاء در سال ۳۹۸ راهی بغداد شد و مدت یک سال و هفت ماه در آنجا اقامت کرد. سپس در رمضان سال چهارصد بغداد را ترک کرد و به وطنش بازگشت و در آنجا ماندگار شد و تا روز مرگ، یعنی جمعه، دوم از ماه ربیع الاول سال ۴۴۹ خانه نشینی اختیار کرد". (حموی، ۱۹۲۳، ج ۱: ۱۶۲)

آیا می توان این تغییرات رفتاری و گوشه نشینی طولانی او را صرفاً عصبی و در اثر عوامل روانی و نشانه‌ای برای افسردگی او فرض کرد؛ یا اینکه باید عواملی دیگر را در این امر، دخیل دانست؟ برای پاسخ به این سؤال و درک بهتر این تغییرات رفتاری در ابوالعلاء لازم است که ابتدا به یک تقسیم بندی از انواع گوشه نشینی و تفاوت آن‌ها با یکدیگر، دست یابیم و به دنبال آن‌ها، با بهره گیری از شواهد موجود، نوع گوشه نشینی او را بهتر بررسی کنیم.

معمولاً دو نوع عزلت گزینی وجود دارد: عزلت گزینی آزادانه و عزلت گزینی عصبی "فلاسفه‌ی شرق، عزلت گزینی را وسیله‌ی رسیدن به علو معنوی، اخلاقی و روحی می دانستند. البته چنین عزلت گزینی، با عزلت طلبی عصبی کاملاً فرق دارد. اولی را شخص آزاده، به منظور سیر در شگفتی‌های درون خود و به طیب خاطر برمی گزیند، در حالی که عزلت گزینی عصبی، از روی آزادی و اختیار، انتخاب نشده است، بلکه اضطرار و ضروریات درونی، اتخاذ این راه منحصر را بر انسان تحمیل نموده است". (هورنای، ۱۳۹۰: ۷۲) شواهدی وجود دارد که نوع گوشه نشینی ابوالعلاء را بیشتر می توان از نوع عصبی آن دانست و این تغییر رفتاری او را بیشتر می توان در اثر عوامل روحی- روانی در نظر گرفت؛ زیرا این تغییر رفتاری ابوالعلاء، هم زمان با شدت یافتن بدبینی در او بوده است. "اشعار دوران انزوای ابوالعلاء با رنگی سیاه که حکایت از بدبینی و نومیدی او دارد، رنگ پذیرفته است. شاید سبب این بدبینی، اختلال دستگاه گوارش و بیماری سوء هاضمه‌ی او باشد که در اثر روزه‌ی مدام و قناعت به یک یا دو نوع غذا ایجاد شده است." (زیدان، ج ۲: ۳۰۴) "مسلماً اگر شخصی بخواهد گاهی تنها باشد، دلیل عصبیت و بیماری او نیست. هر کس خودش و زندگی را جدی بگیرد، لازم است گاه گاهی در تنهایی و تفکر به سر برد. فقط وقتی می توان عزلت گزینی، را عصبی دانست که علت آن ترس و انزجار از آمیزش با دیگران باشد". (هورنای، ۱۳۹۰: ۶۳)

طَهَارَةٌ مِثْلِي فِي التَّبَاعِدِ عَنْكُمْ وَفُرُوقُكُمْ بَيْنِي هُمُومِي وَأَدْناسِي

(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۵۶۴)

[پاکی من در کناره‌گیری از شماست؛ زیرا معاشرت با شما به غم و پلیدی من خواهد افزود]

عَدَاوَةُ الْحُمُقِ أَغْفَى مِنْ صَدَاقَتِهِمْ فَأَبْعُدُ مِنَ النَّاسِ تَأْمَنَ شِرَّةَ النَّاسِ
(معری، ۱۹۹۲، ج ۱: ۵۷۰)

[دشمنی با احمق‌ها بهتر است تا دوستی با آن‌ها. از مردم دوری کن تا از شر آن‌ها در امان باشی]

لِذَاكَ سَجَنُ النَّفْسِ حَيَّيْ أَرْحُهَا مِنَ الْإِنْسِ مَا إِخْلَاءُ رِبْعٍ بِإِخْلَالِ
(معری، ۱۹۶۳: ۲۸۶)

[نفس را زندانی کردم تا از شر مردم راحتش کنم، خالی کردن منزل از اغیار خرابکاری نیست]
بنابراین برخلاف آنچه برخی تصور می‌کنند، این تغییر رفتاری او را نمی‌توان صرفاً حرکتی از سر زهد و تعبد دانست، بلکه عامل روانی و شدت یافتن بدبینی، بیشتر در آن دخیل بوده است؛ در نتیجه باید گفت که رفتار او نه یک عزلت‌گزینی آزادانه و از سر اختیار کامل، بلکه یک گوشه‌نشینی عصبی بوده است و چندان انتخابی و از سر میل و رغبت نبوده است، بلکه همین بدبینی او به مردم و به تبع آن، حس اضطراب و ناامنی او در مواجهه با آن‌ها، گزینه‌های رفتاری او را محدود کرده، او را به کنج عزلت کشانده است.

۵-۵. تغییرات نباتی

"شاید موزیانه‌ترین نشانه‌ها در افسردگی، تغییرات جسمانی باشند. زمانی که افسردگی وخیم‌تر می‌شود، تمام لذات زیستی و روانی که زندگی را با ارزش می‌سازند، از بین می‌رود. از دست دادن اشتها در افراد افسرده، بسیار زیاد دیده می‌شود... در افسردگی، شاهد از دست دادن وزن هستیم... افراد افسرده، ممکن است مشکل در به‌خواب رفتن داشته باشند... فرد افسرده ممکن است میل جنسی خود را از دست بدهد". (سلیگمن و روزنهان، ۱۳۹۱: ۲۷۱)

"در اختلال افسردگی، شکل‌های مختلف ناراحتی مربوط به خواب دیده می‌شود. ممکن است انسان‌های افسرده، مدت طولانی در رختخواب منتظر بمانند و به خواب نرود. ممکن است طی شب، مکرراً از خواب بیدار شود یا صبح زود از خواب بیدار شود و یا به‌دلیل بی‌خوابی یا بدخوابی شبانه، روزها خواب‌آلود و خسته باشد". (اسداللهی، ۱۳۷۹: ۴۷)

أُرْقَدُ هَنِيئًا فَإِنِّي دَائِمُ الْأَرْقِ وَلَا تَشْفِي وَغَيْرِي سَالِيَا فَشُقْ
(معری، ۱۹۶۳: ۱۱۷)

[به آرامی بخواب، که من همواره بیدارم و بی خوابم و غیر مرا نیز چون من حیران و سرگردان کن]

رَقَدْنَا وَ لَمْ نَمْلِكْ رُقَادًا عَنِ الْأَذَى وَقَامَتِ بِمَا حَفْنَا وَ نَحْنُ قُعُودُ
(معری، ۱۹۹۲، ج: ۱، ۲۵۵)

[خوابیدیم و در خواب هم از آزار در امان نبودیم؛ زیرا روزگار در حال تدارک دیدن سختی-
هاست و حال آن که ما از پا نشسته‌ایم]

وَكَمْ إِشْتَكَّتْ أَشْفَاؤُ عَيْنٍ سُهْدَهَا وَ شَفَاؤُهَا مِمَّا أَلَمَّ شِشْفَاؤُ
(معری، ۱۹۹۲: ۳۸۱)

[پلک‌های چشم از بی خوابی شکایت بسیار کردند؛ ولی درمان آن‌ها از رنج، تیغ شمشیر است]
شاید این چند بیت بتواند شاهدهی بر مشکلات خواب و تغییرات نباتی او باشد.

چنانچه پیش‌تر ذکر شد، برای این‌که شخصی را افسرده بدانیم، باید بیشتر علایم آن در او
موجود باشد و همچنین نشانه‌ها باید از شدت و مدت کافی برخوردار باشد. برای بیشتر علایم
افسردگی، شواهدی در زندگی و آثار ابوالعلاء وجود دارد. همچنین این نشانه‌ها شدت کافی
داشته و در دوره‌های مختلف زندگی او، به‌ویژه دوره‌ی میانسالی و سالمندی، تداوم داشته و ما
این امر را در گوشه و کنار آثارش، به‌ویژه در دیوان لزومیات، که مربوط به نیمه‌ی دوم عمر
اوست، شاهدیم؛ پس شاید بتوان ادعا کرد که ابوالعلاء، دچار افسردگی بالینی بوده است و
شاید بتوان افسردگی او را از نوع افسردگی مزمن تلقی کرد.

۶. سبب‌شناسی افسردگی ابوالعلاء از دیدگاه فروید

۶-۱. دیدگاه فروید

"مطالعه‌ی روان‌شناختی افسردگی توسط زیگموند فروید^۱ و آبراهام^۲ شروع شد. هردو

1- Sigmund Schlomo Freud

2- Karl Abraham

افسردگی را واکنش پیچیده در قبال از دست دادن چیزی توصیف کردند. فروید در اثر بزرگش به نام سوگواری و مالیخولیا، هم سوگواری و هم مالیخولیا را پاسخ‌هایی به از دست دادن شخص یا چیزی مورد علاقه توصیف کرد". (ساراسون، ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۸۳)

اما برای تبیین بیشتر این نظریه باید پرسید که محرومیت چگونه می‌تواند سبب افسردگی شود؟ "شخص مستعد افسردگی با تجربه‌ی از دست دادن، تجربه‌های خود را به‌طور منفی ارزیابی می‌کند، شکست یا محرومیت خود را بزرگ می‌کند، خود را بی‌صلاحیت و بی‌ارزش می‌داند و گناه بسیاری از ناراحتی‌ها را به گردن می‌گیرد و در برخورد با آینده، ادامه‌ی مشکلات را پیش‌بینی می‌کند و بر این عقیده است که زندگی‌اش از سختی، ناکامی و محرومیت انباشته خواهد بود". (بک، ۱۳۸۰: ۱۲۳) "شخص افسرده احساس می‌کند که از عنصری که برای خوشبختی لازم دارد، محروم شده است. صلاحیت دستیابی به هدف‌ها، جذابیت برای سایرین، نزدیکی به خانواده و دوستان، دارایی‌های ملموس، سلامتی، مقام و منصب عالی، بیمار افسرده با این ارزیابی‌هایی که از خود می‌کند، موقعیت خویش را در زندگی مشخص می‌کند". (بک، ۱۳۸۰: ۱۰۲)

۷. محرومیت‌های زندگی ابوالعلاء

۱. از دست دادن بینایی: "او در سال سوم از عمرش، دچار آبله شد و در پی آن نابینا گشت. او خود در این باره چنین می‌گوید: از رنگ‌ها جز رنگ قرمز را به خاطر نمی‌آورم". (قفطی، ۱۹۵۰، ج ۱: ۴۳)

"بدبختی‌های زندگی او همه با این مصیبت شروع شد، مصیبتی که در این سن کم، یعنی چهارسالگی بر او وارد آمد، چنانچه در یکی از نامه‌های دوران پیری‌اش به آن اشاره می‌کند و ما در بخش دوم زندگی‌اش آن را می‌بینیم که کلام را، در وصف دشواری نابینایی و تاریکی انبوهی که به روشنی نمی‌رسد و شب طولانی که به صبح نمی‌رسد، به درازا می‌کشد". (بنت الشاطی، ۱۹۸۳: ۴۴)

وَمَا بِي طَرِقٌ لِّلْمَسِيرِ وَلَا السُّرَى
لَأَنِّي ضَارِرٌ لَا تُضِيءُ لِي الطَّرِيقُ

(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۷۵)

[نیرویی برای راهپیمایی شب و روز ندارم. چون که کور هستم و راه برایم روشن نیست]

عَمَى الْعَيْنِ يَتَلَوُهُ عَمَى السِّدِّينِ وَالْهُدَى فَلَيْلِي الْقُصُوى ثَلَاثُ لَيْلِي

(معری، ۱۹۹۲، ج ۲: ۲۱۲)

[کوری چشم، کوری در دین و آرزو را در پی دارد، و طولانی‌ترین شب من به اندازه‌ی سه شب است]

"امثال این ابیات در دیوان او فراوان است و تقریباً بیتی را نمی‌توان یافت که در آن به ذکر آبله یا کوری پردازد، مگر آن‌که سرشار از غم و درد است...". (جنیدی، ۱۹۹۲: ۷۰)

۲. **نبود زیبایی و سلامتی:** ابن عدیم از ابن منقذ در وصف ابوالعلاء که او را دیده است، این‌گونه نقل می‌کند: "سپس ابوالعلاء وارد شد، او زشت‌رو، ریزاندام و آبله‌رو بود و بر دو چشمش سفیدی ناشی از آبله بود و تا پایان عمر نقش این آبله بر چشمانش از بین نرفت." (ابن العدیم، ۱۹۲۳، ج ۴: ۱۳۶) "کسی که بخش‌هایی از شعر ابوالعلاء را که در آن به ذکر آبله می‌پردازد دنبال کند، او را سرشار از دردی جان‌کاه و غمی عمیق می‌بیند و این بیان‌گر آن است که این مشکل در روان او اثر عمیقی بر جای نهاده است." (جنیدی، ۱۹۹۲، ج ۱: ۶۷)

۳. **از دست دادن پدر:** "براساس تاریخی که ابن خلکان از تاریخ ولادت ابوالعلاء و مرگ پدر او به ما می‌دهد، ابوالعلاء چهارده‌ساله بوده که پدر خود را از دست می‌دهد." (بنت‌الشاطی، ۱۹۸۳: ۸۸) "مطالعات، ثابت کرده است که اگر کسی در دوران رشد، مصیبت و غم بزرگی مثل مرگ یکی از والدین، یا فرد مهمی از خانواده دیده باشد، نسبت به افسردگی حساسیت بیشتری دارد." (فلک، ۱۳۶۴: ۲۷) "در یک مطالعه‌ی وسیع روی مردم کانادا، افرادی که قبل از سن شش-سالگی یا بین سنین ده و پانزده‌سالگی، پدرشان را از دست داده بودند در افسردگی بالاترین نمرات را داشتند." (ساراسون، ۱۳۸۷: ۵۸۵) "مرگ پدر، زخمی عمیق را در عمق جان ابوالعلاء بر جای نهاد، این جوان نابینا در این مصیبت، پدری بسیار مهربان و معلمی دل‌سوز را از دست داد. با فقدان او کسی را از دست داد که یاری‌رسان او در دشواری‌ها و توش و توان او برای مقابله با مشکلات بود." (بنت‌الشاطی، ۱۹۸۳: ۸۶)

۴. **از دست دادن رفاه:** "علی‌رغم خوش‌نامی خاندان ابوالعلاء و ثروتمندی پدر و مادر او، معلوم می‌شود که زندگی ابوالعلاء در معره مرفه نبوده، زیرا این دو ثروت روبه اتمام بوده

است. گرچه تا پدرش زنده بود، سختی زندگی برای او ناچیز بود، ولی بعد از مرگ پدر نیازمند شد". (فروخ، ۱۳۴۲: ۳۸) ما آثار فقر ابوالعلاء را در جنبه‌های مختلف زندگی او می‌بینیم و ردپای آن را می‌توانیم در بخش‌های زیادی از آثارش دنبال کنیم. "از رسایلی که میان ابوالعلاء و داعی‌الدعاه فاطمی مبادله شده، معلوم می‌شود که شاعر ما پیوسته از این فقر تا پایان عمر شکایت می‌کرده". (فروخ، ۱۳۴۲: ۵۹)

۵. از دست دادن مادر: "ابوالعلاء در دهه‌ی آخر رمضان سال چهل، بغداد را ترک کرد و به معره بازگشت. پس از ورود از مرگ مادر باخبر شد و بر فقدان او ناله کرد، این مصیبت به بدبینی او نسبت به دنیا افزود". (فروخ، ۱۳۸۱: ۴۶) "او پس از مرگ مادرش چنان از زندگی بیزار شد که به زهد گرایید و خانه‌نشین شد و خود را زندانی دو زندان نامید؛ یعنی زندان خانه و زندان کوری!" (فاخوری، ۱۹۹۱م: ۴۸۲) بنابراین از دست دادن مادر، که وابستگی عاطفی زیادی به او داشت و آخرین پناه عاطفی او به‌شمار می‌رفت، ضربه‌ی نهایی را بر روان او برجای نهاد. او را از زندگی بیزار کرده و به عمق بدبینی و افسردگی کشاند.

"با وجود عواملی که توانگری و بی‌نیازی مردی چون ابوالعلاء را ایجاد می‌کرد، روزگار به علت کوری و مرگ خویشان و کم‌پولی با او بد تمام کرد؛ بنابراین شگفت نیست که در لزومیات او که مربوط به نیمه‌ی دوم عمر او می‌باشد، این‌همه بی‌قراری و بدبینی و نفرت و تلخ‌کامی و شکایت، دیده می‌شود". (فروخ، ۱۳۴۲: ۵۵-۵۶)

نتیجه‌گیری

افسردگی، اختلالی بس شایع است که در طول تاریخ، بسیاری از بزرگان و مشاهیر را دچار ساخته و به‌ویژه هنرمندان و ادبا را با توجه به لطافت طبع و حساسیت‌شان بیشتر تحت تأثیر قرار داده است؛ در نتیجه در آثار بدبینانه‌ای که از خود باقی گذاشته‌اند، نمود یافته است. یکی از این افراد، ابوالعلاء معری است که بدبینی، در اشعار او بسیار پررنگ است و از مجموع نشانه‌های عاطفی، شناختی، انگیزشی، رفتاری و نباتی در او می‌توان دریافت که بدبینی او تنها یک رویکرد فلسفی به زندگی نبوده است و بسیار تحت تأثیر عوامل روانی و احتمالاً در اثر افسردگی بالینی بوده است. عارضه‌ای که از پشت نقاب آن به دنیا می‌نگریسته و به‌سبب آن،

جز تلخی و تیرگی زندگی را دریافت نمی‌داشته است و از درک زیبایی‌ها و روشنی‌های زندگی ناتوان بوده است.

علت افسردگی او را می‌توان در کمبودها و محرومیت‌های بسیاری جست که از کودکی تجربه کرده بود؛ مثل از دست دادن بینایی، سلامت و زیبایی، رفاه، پدر، مادر و بسیاری محرومیت‌های دیگر که دید او را به دنیا تیره و تار کرده، او را از دستیابی به خوشبختی ناامید کرده به عمق بدبینی کشانده است.

منابع

الف) منابع عربی

۱. ابن خلکان، شمس‌الدین ابوالعباس، بی‌تا، وفيات الاعیان فی ابناء الزمان، بیروت، دارالثقافه.
۲. ابن العسمر: (۱۹۲۳): انصاف و التحزی فی اعلام النبلاء، حلب، مطبعة الهندیه.
۳. ابي زكريا، يحيى بن علي تبريزي والآخرين (۱۹۶۳): شروح السقط الزند، دارالقومية للطباعة و النشر.
۴. بنت الشاطي، عائشه (۱۹۷۲): مع ابي العلاء في رحله حياته، بيروت، دارالكتاب العربی.
۵. جندی، محمد سليم (۱۹۹۲): الجامع فی أخبارالابی العلاء وآثاره، بیروت: دار صادر.
۶. حسین، طه (۱۹۹۱): من تاریخ الادب العربی، ج ۳، بیروت، دارالعلم للملایین.
۷. حموی، یاقوت (۱۹۲۳)، معجم الادباء، مصر، مطبعة هندیه.
۸. زیدان، جرجی (۱۹۵۷): تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، دارالهلل.
۹. فاخوری، حنا (۱۳۸۵): الجامع فی تاریخ آداب العربی، قم، ذوی القربی.
۱۰. فاخوری، حنا (۱۹۹۱): الموجز الأدب العربی، دارالجلیل.
۱۱. قفطی، علی بن یوسف (۱۹۵۰): انباء الرواة علی انباه النجاة، مصر: دارالکتب المصریه.
۱۲. معری، ابوالعلاء (۱۹۶۳): دیوان سقط الزند، دار صادر.
۱۳. معری، ابوالعلاء (۱۹۹۱): لزوم مالایلمزم، بیروت، دارالجلیل.

ب) منابع فارسی

۱۴. آتش‌پور و دیگران (۱۳۸۹): افسردگی نظریه و درمان، دانشگاه آزاد خوراسگان.
۱۵. آزاد، حسین. (۱۳۸۹): آسیب‌شناسی روانی، تهران، بعثت.
۱۶. افروز، غلامعلی. (۱۳۸۶): مبانی روانشناختی افسردگی و شیوه‌هایی مقابله و درمان مؤثر، تهران: نشر علم.
۱۷. ایرون جی، ساراسون و باربارا آر. ساراسون. (۱۳۸۷): روانشناسی مرضی پراساس Dsm-II-TR، بهمن نجاریان و دیگران، تهران، رشد.
۱۸. بک، آرون (۱۳۶۹): شناخت درمانی و مشکلات روانی. قراچه داغی، تهران، حکمت.
۱۹. پاپولوس، دیمتری (۱۳۷۷): غلبه بر افسردگی. ایرج صابری، نشر نو.
۲۰. پورافکاری (۱۳۷۳): نشانه‌شناسی بیماری روانی، تهران: آزاده.
۲۱. حسین، طه (۱۳۴۴): گفت‌و شنود فلسفی در زندان ابوالعلاء. حسین خدیوچم، زوار.
۲۲. دادستان، پریخ (۱۳۸۷): روانشناسی مرضی تحولی، تهران: سمت.
۲۳. سالاری‌فر و دیگران (۱۳۹۰): بهداشت روانی با نگرش به منابع اسلامی، تهران: سمت.
۲۴. سلیمین، مارتین (۱۳۹۱): آسیب‌شناسی روانی، یحیی سیده‌محمدی، تهران، ارجمند.
۲۵. کاپلان، هارولد و سادوک (۱۳۷۲): نوروها و اختلالات شخصیت، ترجمه‌ی نصرت‌الله پورافکاری، تهران، سخن.
۲۶. عباسعلی‌زاده و اسداللهی (۱۳۷۹): پاسخ به سؤالات رایج بیماران مبتلا به افسردگی، چهارباغ.
۲۷. فرانکل، ویکتورامیل (۱۳۶۶): پزشک روح، فرخ سیف بهزاد، ویس.
۲۸. فروخ، عمر (۱۳۴۲): عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معره، حسین خدیوچم، تهران، مروارید.
۲۹. فروید، زیگموند (۱۳۹۰): مجموعه‌ی مقالات، حسین پاینده و دیگران، تهران: انتشارات وزارت ارشاد.
۳۰. فلک، فردریک (۱۳۶۴): افسردگی، نصرت‌الله پورافکاری.
۳۱. گوزه، ساموئل و دیگران: تشخیص بیماری‌های روانی، نصرت‌الله پورافکاری و دیگران.
۳۲. هورنای، کارن (۱۳۹۰): تضادهای درونی ما، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت، چاپ چهاردهم.
۳۳. هولون، استیون و جیکوبسن، ویرجینیا (۱۳۷۲): رویکردی شناختی به درمان افسردگی، امیرهوشنگ مهریار، تهران، رشد.

النقد النفسى لتشاؤم أبى العلاء المعرى

حميد احمديان^١، محمد مصلح صميمى^٢، مريم اسماعيلى^٣

١- أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة أصفهان

٢- ماجستير في اللغة العربية و آدابها بجامعة أصفهان

٣- أستاذ مساعد في قسم علم النفس العيادي بجامعة أصفهان

mosleh_samimi@yahoo.com

ملخص:

أبوالعلاء المعرى الشاعر والمفكر العربى الشهير يعتبر من كبار العلم والأدب فى العالم؛ و قد تمكّن من تخليد آرائه بوساطة الشعر والأدب. وكان يحظى بشخصية فاعلة وقد تأثر بشخصيته المتشائمة الكثير من المفكرين فى الغرب و الشرق. وقد نظر الكثيرون إلى العالم من منظاره؛ منهم من أخذ التشاؤم مذهباً فى الحياة. ونظراً للأهمية البالغة التى تحظى بها هذه الجهة من شخصيته أي التشاؤم، نظرنا إليهما من المنظار النفسى و تناولناهما بالنقد. وقد حاولنا أن ندرس حياته وآثاره باستخدام مؤشرات علم النفس و آراء علمائه وبحثنا حول تشاؤمه بطريقة نفسية و انتهينا إلى الأسباب النفسية المؤدية إلى هذه الصفات. وفي هذا المجال اعتبرنا اكتسابه سبباً لتشاؤمه و ذلك على أساس مقياس بك و محاور هولون و جيكويسن للتلقى و قد تناولناه بعلم الأسباب من وجهة نظر فرويد.

الكلمات الرئيسية: أبوالعلاء المعرى، التشاؤم، النقد النفسى، الاكتئاب.

Psychological Criticism of Pessimism of Abul 'Ala Al-Ma' arri

**Hamid Ahmadian¹, Mohammad Mosleh Samimi²,
Maryam Esmaili³**

1- Assistant Professor of Arabic Language and Literature of Isfahan University

2- M.A. Student of Arabic Language and Literature of Isfahan University

3- Assistant Professor of Clinical Psychology of Isfahan University

mosleh_samimi@yahoo.com

Abstract:

Abul 'Ala Al-Ma' arri, a famous Arabic Poet and Arab philosopher, is considered as one of the greatest figures of science and literature of the world, who could perpetuate his own thoughts via poetry and literature. He had a great personality, and different aspects of his personality, particularly his pessimism have influenced many intellectuals around the world from East to West. Also many individuals have looked at the world through his view. Many people have followed his pessimistic way of living and thinking. Regarding the importance of one of the important parts of his personality, the present study investigates the psychological criticism of his pessimism. We try to find psychological factors through applying criteria and theories of psychology and studying his life and works. In this line, his depression as the main factor of his pessimism, is evaluated based on the received Holon and Jacobson's factors received from Beck's test, and is investigated based on Freud's view.

Keywords: Psychological criticism, Abul 'Ala Al-Ma'arri, Pessimism, Depression